

سفری بطائف

سال دهم بعثت با تمام حوادث شیرین و تلخ خود سپری شد؛ در این سال «پیامبر» اکرم دو حامی بزرگ و فداکار خود را از دست داد یعنی: بزرگه خاندان «عبدالمطلب» و یگانه مدافع از حریم رسالت و یکتا شخصیت قبیله «قریش» (ابوطالب) چشم از این جهان پوشید.

هنوز آثار این مصیبت در خاطره‌ها بود، که مرگ همسر عزیزش «خدیجه» این داغ را تشدید نمود (۱)، ابوطالب حامی و حافظ جان و آبروی پیامبر بود، خدیجه با ثروت سرشار خود در راه پیشرفت اسلام خدماتی انجام میداد.

از طلیعه سال یازدهم بعثت، حضرتش در محیطی بسر میبرد که سراسر آنرا کینه‌ها و عداوتها فرا گرفته بود، هر آنی خطر آتی، جان او را تهدید مینمود و همه گونه امکانات تبلیغی را از وی سلب کرده بود.

این هشام در سیره خود (ج ۲ ص ۲۵) مینویسد: چند صباحی از مرگ ابوطالب گذشته بود؛ که مردی از قریش مقداری خاک بر سر او ریخت، رسول خدا بهمین وضع وارد خانه شد؛ دیده یکی از دخترانش بحال رفت بار پدید افتاد؛ برخواست مقداری آب آورد سر و صورت پدیر عزیز خود را در حالیکه صدای دختر بناله بلند بود، و قطرات اشک از گوشه دیدگانش سرازیر بود، شست رسول خدا دختر را تسلی داده و فرمود: گریه مکن، خدا حافظ پدرت هست سپس فرمود: **ما نالت منی قریش شیئاً اگر چه حتی مات ابوطالب**: تا ابوطالب جان بلب داشت؛ قریش موفق نشد درباره من کار ناگواری انجام دهد؛ و آنچه را انجام

(۱) ابن سعد در طبقات ج ۱ ص ۱۰۶ مینویسد که مرگ خدیجه یک ماه و پنج روز پس از فوت ابوطالب رخ داده است، و گروهی مانند ابن اثیر در کامل (ج ۲ ص ۶۳) معتقدند که مرگ خدیجه جلوتر اتفاق افتاده است.

دادند پس از مرگ وی بوده است .

سفری بطائف .

بر اثر اختناق محیط «مکه» خواست به محیط دگر برود ، «طائف» در آن روز مرکزیت خوبی داشت . تصمیم گرفت یکه و تنها سفری بطائف نماید و با سران قبیله «ثقیف» تماس بگیرد و آئین خود را عرضه بدارد شاید از این طریق موفقیتی بدست آورد ، حضرتش پس از ورود بخاص طائف با اشراف و سران قبیله مزبور ، ملاقات نمود ؛ و آئین توحید را پیشنهاد کرد ، و آنها را بنصرت و ممانعت خود دعوت فرمود ولی سخنان آنحضرت کوچکترین تأثیری در آنها ننمود ، و بدو گفتند : هر گاه برگزیده خدا باشی ردگفتار تو وسیله عذاب است و اگر در این ادعا دروغگو باشی ، شایسته سخن گفتن نیستی .

رسول خدا از این منطبق پوشالی و کود کانه ؛ فهمید که مقصود ؛ شانه از پذیرش آئین حق خالی کردن است ؛ و از جای خود بلند شد و از آنها قول گرفت که سخنان ویرا با افراد دیگر در میان نگذارند ؛ زیرا ممکن بود که افراد پست و ردل قبیله «ثقیف» بهانه ای بدست آورند و از غربت و تنهایی او سوء استفاده نمایند ، ولی اشراف قبیله ، باین تذکر احترامی نگذازدند و لگزدان و ساده لوحان را تحریک کردند که علیه پیامبر بشورند ، ناگهان پیامبر خود را در میان آنبوهی از دشمنان که از هر وسیله ای میخواستند علیه او استفاده کنند ، مشاهده کرد ؛ چاره ای ندید جز اینکه به باغی که متعلق به «دعته» و «ثیبه» ، فرزندان «رپیعه» بود ؛ پناه ببرد ؛ رسول خدا برحمت خود را بداخل باغ رساند و گروه مزبور ، از تعقیب وی منصرف شدند ؛ این دو نفر از پولداران قریش بودند ؛ و در طائف نیز باغی داشتند ، از سرو صورت حضرت عرق میریخت ، بدن مقدسش از چند جهت ؛ صدمه دیده بود ؛ خواهی نخواهی زیر سایه درختان «دمه» که بصورت داربست در آورده بودند نشست و این جمله ها را بزبان جاری ساخت : اللهم ايك اشك و ضعف قوتي و قلة حيلتي و هواني على الناس يا ارحم الراحمين ، انت رب المستضعفين و انت ربي الی من تكلني خدا یا کم نیروئی و ناتوانی خود را پدر گناهت عرضه میدارم تو پروردگار رحیمی ، تو خدای ضعیفان هستی ؛ مرا به کسی وامی گذاری

این جمله ها و همچنین عبارات دیگری که ما برای اختصار نقل نکردیم ، دلها را متأثر میسازد ؛ زیرا شخصیتی که پنجاه سال تمام با عزت و عظمت در پر توحمایت فداکاران جانباز پس ببرد ؛ سپس عرصه بقدری برای اوتنگ شود که بی باغ دشمن پناهنده شود و با بدن خسته و مجروح در انتظار سر نوشت خود باشد این سخنان از وی بسیار رقت آوراست ؛

فرزندان «ربیعہ» کہ خود بت پرست و اذدشمنان آئین توحید بودند از دیدن وضع رقت بار رسول خدا؛ سخت متأثر شدند و غلام خود «عداس» مسیحی را خواستند و دستور دادند کہ ظرفی پر از انگور کنند و بحضور پیامبر ببرد؛ «عداس» پس از گذاردن انگور در برابر آن حضرت، مقداری در قیافہ نورانی حضرت دقیق شد، چیزی نگذشت کہ حادثہ جالب توجہی اتفاق افتاد؛ «غلام» مسیحی مشاهده کرد و دید کہ آن حضرت موقع خوردن انگور، **بسم الله الرحمن الرحيم** گفت؛ و کار خود را با گفتن جملہ زبور آغاز نمود این حادثہ سخت اورا در تعجب قرار داد. مہر خاموشی را شکست و عرض کرد: مردم شبہ جزیرہ با این کلام آشنائی ندارند و من تا حال این جملہ را از کسی نشنیدہ ام مردم این سامان کارهای خود را بنام «لات» و «عزی» آغاز میکنند

حضرت از وی پرسید اہل کجائی، و دارای چہ آئینی هستی؟ عرض کرد اہل «نیوی» و نصرانی مذہب، حضرت فرمود: از سرزمینی هستی کہ آن مرد صالح «یونس بن متی» از آنجا است؛ پاسخ پیغمبر باعث تعجب بیشتر او شد۔ لذا۔ رو کرد بہ پیامبر و عرض نمود: شما چہ آشنائی با یونس دارید پیامبر فرمود: برادرم «یونس» مانند من پیامبر الہی بود، سخنان رسول خدا کہ تو ام باعلائم صدق بود اثر غریبی در «عداس» بخشید، بی اختیار مجذوب پیامبر گشت، بروی زمین افتاد، دست و پای اورا بوسید و ایمان خود را بہ نبوت وی، عرضہ داشت و پس از کسب اجازہ بسوی صاحبان باغ رفت.

فرزندان «ربیعہ» از این انقلاب روحی کہ در غلام مسیحی بوجود آمدہ بود، سخت در تعجب بودند، ب غلام خود؛ گفتند با این غریب چہ گفتگوئی داشتی و چرا تا این اندازہ در برابر او خضوع نمودی؛ غلام در پاسخ آنها گفت. این شخصیت، کہ اکنون پناہندہ باغ شما شدہ سرور مردم روی زمین است، مطالبی بمن گفت کہ فقط پیامبران با آنها آشنائی دارند و این شخص همان پیامبر موعود است، سخنان غلام برای پسران «ربیعہ» سخت ناگوار آمد؛ با قیافہ خیر۔ خواهی گفتند؛ این مرد ترا از آئین دیرینہ باز ندارد، و آئین مسیح کہ اکنون پیرو آن هستی بہتر از کیش او است.

پیامبر اکرم بسوی مکہ برگردد

غائلہ تعقیب پیامبر، با پناہندہ شدن رسول خدا بہ باغ فرزندان «ربیعہ» در ہم شکست، ولی بالاخرہ بایست او بکہ باز گردد، - مع الوصف - بازگشت وی نیز خالی از اشکال نیست، زیرا یگانہ مدافع اورخت از این جهان بر بسته، و اکنون مانع بزرگی کہ از کشتن و آزار او جلوگیری بعمل میآورد، از میان رفته است؛ و هیچ مانعی ندارد کہ لدی الورود، از طرف حکومت بت پرست

دستگیرش کنند و خون او را بریزند .

ابن سعد در طبقات (ج ۱ ص ۱۹۶) و ابن کثیر در البداية والنهاية (ج ۳ ص ۱۳۷) مینویسند که رسول خدا تصمیم گرفت چند روزی در «نخله» (مرکزی است میان طائف و مکه) بسر ببرد ، و نظرش این بود که کسی را پیش یکی از سران قریش نفرستد ، تا برای او امانی بگیرد و در پناه یکی از شخصیتها وارد زادگاه خودش شود ، ولی چنین شخصی در آنجا پیدا نشد سپس «نخله» را بزم و حرامه ترک گفت و بایک شخص خزاعی در آنجا تماس گرفت و از او خواهش کرد که وارد «مکه» شود و از «مطعم بن عدی» که از شخصیتهای بزرگ محیط مکه بود ؛ برای او امانی درخواست کند . آنمرد خزاعی وارد مکه گردید؛ تقاضای پیامبر را به «مطعم» گفت ؛ او در عین اینکه یک مرد بت پرستی بود ، سفارش رسول خدا را پذیرفت و گفت : «محمد» یکسره وارد خانه من شود من و فرزندانم جان او را حفظ می کنیم رسول خدا اشیا نه وارد مکه شد؛ یکسره راه منزل مطعم را پیش گرفت و شب را در آنجا بسر برد آفتاب کمی بالا آمد . «مطعم» عرض کرد اکنون که شما در پناه ما هستید بایست این مطلب را قریش بفهمند و برای اعلام آن؛ لازم است همراه ما به مسجد الحرام برویم پیامبر اسلام رأی ویرا پسندید ؛ آماده حرکت شد ؛ مطعم دستور داد که فرزنداناش مسلح شوند و در گرداگرد پیغمبر قرار گیرند و با همین وضعیت وارد مسجد کردند ، و رود آنان به مسجد الحرام بسیار جالب توجه بود . ابوسفیان که مدتها در کمین رسول خدا بود از دیدن این منظره سخت ناراحت شد ، و از تعرض رسول خدا منصرف گشت . مطعم و فرزنداناش نشستند و رسول خدا شروع بطواف کرد ؛ و پس از پایان طواف راه خانه خود را پیش گرفت و رفت .

چیزی نگذشت که رسول خدا «مکه» را بقصد مدینه ترک گفت و تقریباً در اولین سال هجرت «مطعم» در مکه در گذشت خیر مرگ او بمدینه رسید ؛ پیامبر متذکر نیکی او شد ، حسان بن ثابت شاعر اسلام بیاس خدمات او اشعاری چند سرود ، پیامبر اعظم ، در مواقع گوناگونی از او یاد آوری مینمود ، حتی در جنگ « بدر» که قریش با دادن تلفات سنگین و اسیران زیاد شکست خورده بسوی مکه برگشتند ، پیامبر اکرم در این هنگام بیاد مطعم افتاد ، و فرمود : هرگاه «مطعم» زنده بود ، و از من تقاضا میکرد که همه اسیران را آزاد کنم و یا با او به بخشم ، من تقاضای او را رد نمیکردم .

یک نکته قابل توجه :

سفر مشقت آمیز پیامبر بطائف ، اندازه استقامت و بردباری او را بپامیرساند ، و از اینکه همواره خوبیهای مطعم را در یک موقعیت مخصوص ، فراموش نمیکرد ، بخوبی بملکات فاضله و اخلاق کریمه حضرتش واقف میشویم ولی بالاتر از این دو ؛ بطور تحقیق خدمات

ارزنده «ابوطالب» را ارزیابی مینمائیم . «مطم» ساعتی چندویس چند روزی از رسول خدا حمایت کرد ؛ ولی عمومی گرامی او ؛ يك عمر از او دفاع نمود فشار و محنتی را كه ابوطالب دید ، يك هزارم آنرا «مطم» ندید ؛ جائیکه پیامبر پیاس خدمات چند ساعته «مطم» حاضر شود تمام اسیران «بدر» را بدو بخشد بایست در برابر خدمات گرانبهای عمومی عزیزش چه کند ؛ شخصیتی كه چهل و دو سال تمام از صاحب رسالت حمایت نماید و در ده سال اخیر در طریق دفاع از حریم نبوت ؛ با جان خود بازی كند ؛ باید در پیشگاه رهبر جهانیان مقام ارجمند ، و والائی داشته باشد ، وانگهی میان این دو شخصیت ، فرق واضحی وجود دارد ؛ «مطم» يك مرد مشرك و بت پرستی است ؛ «ابوطالب» یکی از شخصیتهای بزرگ جهان اسلام بشمار میرود .

سخنرانی در بازارهای معروف عرب

در موسم حج اعراب در نقاط مختلفی مانند «عكاظ» و «مجنه» و «ذی المجاز» اجتماعات داشتند . شاعران شیرین زبان و خطیبان سخن ساز هر کدام در نقطه بلندی قرار میگرفتند ؛ گروه انبوهی را با خواندن اشعار و التاء خطاب كه تمام بر محور حماسه سرائی ، خود ستائی و عشق بازی دور میزد ، مشغول می نمودند ؛ پیامبر بسان پیامبران گذشته از این فرصت بهره برداری مینمود ، و چون بر اثر حرام بودن جنگ در ماههای حرام از تعرض بت پرستان مطمئن بود ؛ از این جهت در نقطه بلندی قرار میگرفت ، و ب مردم میگفت و میفرمود ؛

قولوا لا اله الا الله تفلحوا و تملكوا بهما العرب ؛ و تذلل لكم العجم و اذا آمنتم كنتم ملوكا فى الجنة بوحدانيت خدا . اعتراف كنيد ؛ تا رستگار شوید ، با نیروی ایمان میتوانید زمام قدرت جهان را بدست گیرید ؛ و تمام مردم را زیر فرمان در آورید و در آخرت در بهشت برین جای گزینید .

دعوت سران عشائر در موسم حج

ابن سعد در طبقات (ج ۱ ص ۲۰۰) مینویسد ؛ پیامبر اکرم در ایام حج باروشای عرب كه هر ساله برای انجام مراسم حج به مكه می آمدند تماسهایی میگرفت و از همه آنها منزل بمنزل دیدن بعمل می آورد و حقیقت دین خود را با آنها عرضه میداشت هنوز گفتار و دعوت رسول خدا پایان نمی یافت كه ابولهب از پشت سر ظاهر میشد ؛ و میگفت مردم ؛ سخن او را باور نكنید زیرا او با آئین نیاكان شما سر جنگ دارد و سخنان او بی پایه است ، مخالفت عمومی وی در برابر سران قبائل اثر تبلیغات حضرت را خنثی مینمود و با خود میگفتند ؛ هر گاه آئین وی صحیح و ثمر بخش بود هرگز فامیل او با او جنگ بر نمیخواستند . سپس ابن سعد نام بسیاری از قبائلی را برده كه رسول خدا آئین خود را با آنها عرضه داشته است كه ما برای اختصار از نقل آنها خودداری مینمائیم .